

اختلاف اصلی بر سر چیست؟

(در نقد نظرات رفیق مینه حسامی)

صلاح مزاجی

در یکی دوماه اخیر هفته نامه اینترنتی دیمانه (1) مصاحبه هایی با رفقا جعفر امین زاده و ساعد وطن دوست انجام داده و نوشته ای از رفیق محمدامین حسامی هم تحت عنوان "پاسخ به چند سوال" در همین سایت درج شده است. بعد از بیش از دو سال که از انتشار اولین نوشته این رفقا می گذرد، این مباحث و تحرکات چند ماه اخیر این رفقا در درون تشکیلات که خود را «جمع طرفدار فعالیت تحت نام کومه له» معرفی می کنند، نشان از آن دارد که این رفقا برای طرح و فرموله کردن دیدگاه هایشان رویه فعاتری در پیش گرفته اند. اگر چه تا کنون بحث فعالیت تحت نام کومه له و بیرون آمدن از چهار چوب حزب کمونیست ایران پاسخ سیاسی و تشکیلاتی خود را از مراجع تشکیلاتی گرفته است اما روشن است که این به هیچوجه بدان معنی نیست که مانعی سر راه طرح این نظرات از طریق مکانیسم های تشکیلاتی برای جلب نظر اعضای تشکیلات و یا در سطح علنی باشد، بویژه آنکه نوشته رفیق مینه حسامی با وضوح کامل نشان می دهد که اختلافات همانطور که پیش بینی می شد بسیار فراتر از اختلاف بر سر فعالیت تحت نام کومه له یا ماندن کومه له در چهارچوب حزب کمونیست ایران است.

اگرچه رفقا جعفر امین زاده و ساعد وطن دوست علیرغم تلاش مصاحبه کننده با قطره چکان وبا محافظه کاری گوشه هایی از نظرات خود را بیان کرده اند، در عوض رفیق مینه حسامی هر چند بطور نامنسجم، مغشوش و بسته و گریخته اما خطوط اساسی اختلافات و استراتژی سیاسی "کومه له" مورد نظر خودشان را بازگو کرده است. از این رو من به ناگزیر برای نقد نقطه نظرات و دیدگاه های این رفقا نوشته رفیق مینه را مبنی قرار می دهم. (2)

در باره عبارت «فعالیت تحت نام کومه له»

قبل از هر چیز، عبارت «فعالیت تحت نام کومه له» که بعنوان سرخط دیدگاه رفیق مینه حسامی انتخاب شده است، این تصور را بوجود می آورد که گویا فعالیت در حزب کمونیست ایران بمعنای کنار گذاشتن امر «فعالیت بنام کومه له» است. فعالیت بنام کومه له در کردستان به هیچ وجه مسئله مورد اختلافی نیست. همه فعالیت ما در سالهای بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران شاهد این مدعا است. یکی از مصوبات کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران این بود که کومه له کماکان فعالیتهای خود را تحت همین نام در کردستان دنبال خواهد کرد. بنابراین اگر این رفقا بخواهند در بیان دیدگاه خود صریح تر باشند، عنوان واقعی خواست و تمایل آنها: «بیرون آمدن کومه له از چهارچوب حزب کمونیست» ایران است. یعنی

دقیقا همان هدفی که 6 سال پیش جمعی از رفقای سابق ما با طرح انشعاب آنرا دنبال میکردند. در آن هنگام در مقابل آنها بدرست استدلال اشد که شما دارید از کومه له انشعاب می کنید، چون اگر تیبینی که آنها از حرکت خود داشتند را بپذیریم بمعنای آن است که اقلیتی در کومه له امکان آنرا یافته باشند که اکثریت اعضای کومه له را از تشکیلات خود اخراج کنند.

البته نه فقط بعنوان یک معیار حقوقی و مشروع تشکیلاتی، بلکه بعدها بمعنای سیاسی و مبارزاتی هم جامعه کردستان در یک مقطع سیاسی معین که امکان آنرا یافت، بر این مشروعیت حقوقی و تشکیلاتی مهر مشروعیت اجتماعی هم کوبید و آب پاکی بر روی همه آنهایی که سعی داشتند جریان انشعابی از کومه له را همان کومه له ای بنامند که با آرزوها و اهداف و تاریخ و زندگی آنها عجین شده است، ریخت. در آستانه 16 مرداد 1384 یعنی روز تاریخی اعتصاب عمومی مردم کردستان تشکیلاتی بنام کومه له از مردم کردستان خواست که به یک اعتصاب عمومی، یک پارچه و سراسری دست بزنند و تشکیلات دیگری با شناسنامه سیاسی دیگری، اما به همین نام، مصرانه از مردم کردستان خواست که از شرکت در این اعتصاب خودداری کنند و دیدیم که مردم کردستان کدام فراخوان رادر متن مبارزه بر علیه جمهوری اسلامی به نشانه اعتماد و پشتیبانی خود از کومه له پذیرفتند و بدان عمل کردند.

فعالیت بنام کومه له فی الحال با جدیت و پیگیری دنبال می شود. بنابر این اگر منظور رفیق مینه حسامی و رفقای همفکر او «فعالیت تحت نام کومه له» است و نه تغییر استراتژی و سیاست و اهداف و برنامه و غیره، در این صورت آنچه که این رفقا می خواهند در واقع تحصیل حاصل است. اما وقتی این رفقا باوجود این واقعیت کماکان بر نظر خود پافشاری میکنند در این صورت طبیعی است که بایستی دنبال دریافتن ریشه های عمیق تر و فراتر واقعی که آنها تحت این نام در پیش گرفته اند باشیم و از نوشته رفیق مینه حسامی باین معنی باید استقبال کرد که گامهایی در این زمینه برداشته است.

نوشته رفیق مینه حسامی بر خلاف گفتوگوهایی که پیش از ایشان رفقای دیگر همفکر او با همین سایت انجام داده بودند، بیانگر تفاوتی سیاسی قابل تاملی است. در نوشته این رفیق حمله به تجربه حزب کمونیست ایران مقدمه ای برای بیان دیدگاههایی است که در تجربه چپ ایران و چپ جهانی بسیار آشنا هستند. ادعای اینکه «کومه له به مسئله ملی کم بها میدهد»، مقدمه مخالفت با برنامه کومه له برای حل مسئله ملی است، پاره کردن لباس سراسری جریان ما نشانه حذف دل مشغولی های سیاسی و مبارزاتی سراسری است، معاف کردن لیبرالها از نقد سوسیالیستی

پیش درآمد رویگردانی از یک استراتژی سوسیالیستی است، بحث استالیانیسم، به بیراهه بردن علل واقعی عروج این جریان در اتحاد شوروی و دنباله روی از تبلیغاتی است که از آن چماقی برای حمله به کمونیستها ساخته اند، نادیده گرفتن نقش لنین و..... همه اینها مباحث مهمی هستند که قالب بحث « فعالیت تحت نام کومه له برای آن بسیار تنگ است. بگذارید این روند را با ذکر نقل قولهایی از نوشته ایشان دنبال کنیم:

نفی گرای و انتقاد غیر مستند از تجربه حزب کمونیست ایران

رفیق مینه حسامی در دو بخش از نوشته اش تحت عنوان در باره "اهمیت کار کردن به نام کومه له" و "چرا حزب کمونیست نه" به بررسی دلخواهی و نفی گرایانه حزب کمونیست ایران پرداخته است و می نویسد:

"حکا تابلوش را نیز به کومه له بدهکار است" و "نمی شود یک تشکیلات بجای رشد و پیشروی سالها شاهد درجا زدن و کم شدن و آب رفتن خودش باشد و رهبری اش مدام این را تکرار کند بگذارید این موقعیتی که برای کومه له در جریان انقلاب ایران پیش آمد برای حزب کمونیست ایران هم پیش بیاید و بسیاری اوقات این حرف ها طوری بیان می شود که گویا در کردستان در سالهای گذشته فشار و سرکوب در کار نبوده است"(3)

با این استدلال رفیق مینه می بایستی کومه له را به دلایل مشابهی در سالهای قبل از انقلاب ایران، که تحت فشارهای رژیم شاه، بدلیل بحران و اختلافات درونی، دچار رکود شده بود و توده گیر نبود، منحل میکردیم. اما رهبران کومه له این کار را نکردند. تشکیلات محدود و ضربه خورده، اما با خط مشی انقلابی و کمونیستی را حفظ کردند تا در فرصت تاریخی 1357 و بعد از آن به اعتبار این خط مشی به تشکیلاتی توده گیر تبدیل شود.

در نقل قولی که به آن اشاره شد، متأسفانه رفیق مینه آشکارا به خلط مبحث می پردازد. بیان اینکه حزب کمونیست ایران هیچگاه در شرایط مشابه آنچه در سالهای 57 تا 60 برای کومه له بوجود آمد، قرار نگرفت تا همه ظرفیت ها و توانایی های خود را عیان سازد در ارتباط به معضل توده ای شدن و کارگری شدن حزب و جریان کمونیستی آنهم در دل اختناق سیاسی و برخورد اراده گرایانه با این معضل مطرح شده است.

در اینجا صحبت از این است که در تاریخ تغییر و تحولات اجتماعی و فعالیت احزاب سیاسی مقطعی پیش می آید که اگر نیروهای سیاسی بتوانند در این فرصت ها به نیاز جنبش های اجتماعی پاسخ درخور بدهند و با نقطه عطف های این جنبش ها عین شوند بسرعت توده ای می شوند. نمونه کومه له در مقطع بعد از انقلاب بهمن 57 و تبدیل شدن آن از یک سازمان مخفی ناشناخته به یک سازمان توده ای و اجتماعی. همین حکم در مورد سازمان چریکهای فدائی خلق ایران هم صادق است که با حضور در نبرد مسلحانه مردم در روزهای اوج انقلاب نفوذ گسترده ای پیدا کرد، و یا حزب سوسیال دمکرات روسیه که یک حزب زیر زمینی بود با شرکت در انقلاب 1905 به یک جریان نیرومند اجتماعی تبدیل شد.

اینکه چرا در کشورهای پیشرفته سرمایه داری رفرمیسم توانسته زیر پای کمونیسم را خالی کند و چرا جریان کمونیستی در این کشورها نتوانسته تلفیقی درست از رابطه رفرم و مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی بر قرار کند و ده ها مانع دیگر سر راه اجتماعی شدن کمونیسم باید در چهار چوب ارزیابی از تجارب و درسهای جنبش کمونیستی جهان و ترازبندی این تجارب پاسخ بگیرد.

بنا براین برای کسی که واقعا معضل توده ای شدن کمونیسم را معضل خود می داند باید تجربه حزب کمونیست ایران را نیز بر متن بررسی جنبش سوسیالیستی ایران و جهان مورد بررسی قرار دهد. اما رفیق مینه حسامی از آنجا که موانع سر راه توده ای شدن حزب کمونیست ایران و جریان کمونیستی بطور عام را معضل خود نمی داند و در شرایطی که ارزیابی نفی گرایانه از حزب ارزش سیاسی دیگری برای وی پیدا کرده متد دیگری را در ارزیابی از تجربه حزب کمونیست در پیش گرفته است.

بر اساس متد رفیق مینه نه تنها حزب کمونیست ایران بلکه دیگر سازمانها و احزاب درون جنبش چپ ایران که اساسا به دلیل اختناق سیاسی از پایه اجتماعی چندان برخوردار نیستند باید یکی بعد از دیگری از روی نقشه سیاسی ایران پاک شوند.

اما نه گذشته و نه حال این حزب آنچنان نیست که رفیق مینه در نوشته اش میخواهد نشان دهد. اسناد و مسائیل درونی و بیرونی این حزب، اسناد کنگره ها، پلنوم ها و جلسات تشکیلاتی بیش از هر حزب دیگری مکتوب و در دسترس است. اگر کسی خواهد که نقد او از تجربه این حزب جدی گرفته شود، بایستی آنرا بر اساس گذشته عینی و اسناد آن مستند کند.

جریان تشکیل این حزب، سازمانها و جریاناتی که در آن شرکت داشتند، روشن است.

این حزب از زیر بوته در نیامده است. تشکیل آن بر یک رشته مباحثات جدی درون چپ ایران متکی است. تقریباً همه نیروهای چپ ایران از نزدیک در جریان پروسه تشکیل حزب بودند و بیشتر جریانات خط 3 چه آنهایی که متأسفانه نتوانستند نیروهای خود را از زیر ضرب جمهوری اسلامی خارج کنند و چه آن نیروهایی که به دلیل بحران سیاسی انسجام سیاسی و تشکیلاتی خود را از دست داده بودند بخشاً بصورت فردی و یا جمعی به پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران پیوستند، حتی بخشی از جریانات منشعب از فدائیان خلق با همین روند همراه شدند. در واقع با تشکیل حزب کمونیست ایران بخشی از چپ ایران که در جریان انقلاب 57 با عنوان خط 3 موجودیت یافته بود، به پایان عمر خود رسید.

این حزب در سطح سراسری مدام زیر ضربه پلیس بوده است. صدها نفر در زندانها بخاطر مبارزه در صفوف این حزب در سطح سراسری دستگیر، زندانی و شکنجه شده اند، دهها نفر از کادرهای این حزب اعدام شده اند. بسیاری از کادرها و فعالینش مانند همه اپوزیسیون ایران فراری شده و مجبور به زندگی در تبعید گردیده اند.

این حزب جمع عددی افرادی متشکل در یک محفل دست بگردن نبوده است. بلکه مانند همه احزاب سیاسی جدی دنیا در برخورد به مسائل اجتماعی و سیاسی زمانه خود بطور طبیعی دچار اختلاف نظر شده است، گرایشهای مختلف آن راه خود را از هم جدا کرده اند. ما در مقاطع مختلف ریشه های سیاسی این انشعاب ها را توضیح داده ایم و کسان دیگری هم روایت خود را داشته اند. اگر در هنگام وقوع انشعابها همه جوانب سیاسی، فکری و و برنامه ای آنها روشن نبود، اما با گذشت زمان کسی نمیتواند منکر جدی بودن این اختلاف نظرها بشود.

حزب کمونیست تازه دارد زیر آوار این انشعابات کمر راست می کند. در همین دوره کوتاه اخیر که در اثر رشد مبارزات کارگری و اعتراضات توده ای دیوار اختناق جمهوری اسلامی ترک برداشته است و ما توانسته ایم تا حدودی صدای خود را به سایر نقاط ایران برسانیم، توجه محافل و شبکه های کارگری و فعالین سیاسی در داخل به سیاستهای حزب و تلاش برای ارتباط گرفتن با تشکیلات حزب کاملاً محسوس است. این روند برای حزب کمونیست ایران که می خواهد بعنوان بخشی

از کمونیستهای ایران سهم خود را در وحدت کمونیستهای ایران و شکل دادن به یک بدیل سوسیالیستی و کارگری ادا کند بسیار امیدوار کننده است.

کومه له و موضع چپ ایران

رفیق مینه می نویسد: " می بینیم که حکا از همان اطلاعیه اعلام تأسیس خودش با بی توجهی چپ ایران رویرو بوده است. در صورتی که همزمان چپ ایران با نگرانی و پریشانی به آینده کومه له نگاه کرده است. این نگرانی از آنجا سرچشمه می گرفت که سرنوشت کومه له مانند یک نیروی چپ و سوسیالیست و با نفوذ و اعتبار و محبوب در میان مردم کردستان برای بخش وسیعی از سازمانهای چپ ایران اهمیت داشت."

برخورد رفیق مینه به سازمانهای چپ آن دوره که بعد از سر گذراندن انشعاباتی هنوز به فعالیت خود ادامه می دهند، تعارفی بیش نیست. پیش تر گفتیم که با این متدی که رفیق مینه در واری تجربه حزب کمونیست ایران در پیش گرفته نه تنها حزب کمونیست که به دلیل وجود کومه له حداقل در بخشی از ایران از موقعیت اجتماعی معینی برخوردار است باید منحل شود، بلکه جریانات دیگر چپ ایران هم که حتی خودشان هم ادعای اجتماعی بودن ندارند باید منحل گردند. آن نیروهایی که به حزب کمونیست ایران نپیوستند بر خلاف گفته رفیق مینه مخالفت شان با حزب کمونیست ایران از سر نگرانی برای سرنوشت کومه له نبود. اگر رفیق مینه بیاد داشته باشد این جریانات با دهقانی و بوندیست خواندن کومه له حتی به زحمت آن را در چهارچوب نیروهای جنبش چپ ایران بحساب می آوردند.

بنا بر این بر خلاف گفته رفیق مینه که می گوید چپ ایران با نگرانی سرنوشت کومه له را در درون حزب کمونیست ایران نگاه می کرد، این چپ با خودآگاهی و بلوغ فکری که از سر گذرانده است امروز علیرغم هر انتقادی که از پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران و یا پیوستن کومه له به این پروسه داشته باشد، هم اکنون حتی بر اساس متد و معیارهای چپ رادیکال ایران خود را در این گفته رفیق مینه شریک نمی دانند. نمونه برخورد چپ ایران به جدائی و انشعاب جریان زحمتکشان از کومه له و حزب کمونیست ایران که رفیق مینه با معیارهایی که دارد امروز آنها را کومه له می خواند خلاف ادعای رفیق مینه را ثابت می کند. چپ ایران بنا به شناختی که از ماهیت سیاستها و مواضع جریان انشعابی داشت آن را به لحاظ سیاسی بایکوت کردند. در صورتیکه بنا به ارزیابی دلخواهی رفیق مینه چپ ایران

می بایست از این روند استقبال می کرد چون عده ای "کومه له" را از دام حزب کمونیست ایران رها کرده بودند.

رفیق مینه ادامه می دهد و می نویسد: "من انتقاد گرفتن احزاب سیاسی از سیاست و مواضع یکدیگر و حتی در میان خودشان را روشی کارساز و لازم می دانم. اما حکا بدنبال تشکیل خود می خواست از راه حمله سیاسی به نیروهای چپ خود را بشناساند و از این طریق با بی اعتبار کردن دیگران برای خود اعتبار کسب کند."

در این ادعا یک خلط مبحث آشکار وجود دارد. اولاً، مقالات «کمونیست» نشریه رسمی حزب کمونیست ایران، که بقیه ارگانهای تبلیغی حزبی هم از آن خط میگرفتند، نشان میدهد که تقریباً 90 درصد مباحث مندرج در این نشریه یا اثباتی است و یا اصولاً به نقد جناحهای مختلف سیاسی بورژوازی ایران بویژه پان اسلامیم پرداخته است. مواردی هم که به سراغ نیروهای چپ رفته است دقیقاً در ارتباط با مسائل حاد جامعه و اختلاف نظرات مهمی بوده است که بر سر آنها وجود داشته است. ثانیاً، مستقل از محتوای مناقشات چگونه میتوان بطور کلی و اینگونه سهل انگارانه در مورد آنها نظر داد و به قضاوت پرداخت؟

ثالثاً، هر کس ولو اندکی با اوضاع واقعی جنبش چپ ایران در آن دوره آشنایی داشته باشد، می داند که جنبش چپ ایران اساساً به دلیل حاکمیت طولانی رژیم دیکتاتوری سلطنتی، غرق شدن در فضای زندگی و حیات سیاسی خورده بورژوائی ایران، عدم انتشار آثار مارکسیستی و رواج مارکسیسم تحریف شده علنی، با چه معضلات عدیده نظری روبرو بود. در آن دوره که حزب تازه تشکیل شده بود، هنوز تلقیات و توهمات پوپولیستی بر دیدگاهها و عملکرد جریانات چپ انقلابی که خارج از حزب کمونیست مانده بودند و بر جنبش چپ ایران سنگینی می کرد. اختلاف نظر بر سر مرحله انقلاب در ایران، اتخاذ موضع مارکسیستی در قبال مسئله ملی، نقد موضع جریانات دیگر در قبال شوراهای اسلامی، جنگ داخلی در کردستان و موضع سازمانهای سیاسی چپ ایران، جدال نظری حول تشکل های توده ای کارگری، اینها و ده ها موضوع دیگر فقط عرصه هایی از جدال نظری حزب کمونیست ایران با سازمانهای دیگر جنبش چپ ایران بود.

رفیق مینه می تواند برود و برای نمونه به جزوه جنگ داخلی در کردستان، "چپ در کجا ایستاد" که در بهمن ماه 1364 انتشار یافت نگاه کند تا ببیند و بعنوان نمونه بما بگوید به کدام جنبه این جدل و یا جدالهای دیگر انتقاد دارد؟

بدون تردید نقد و ارزیابی تجربه حزب کمونیست ایران در متن تغییر و تحولات اجتماعی می تواند بسیار مفید و راهگشا باشد. اما کلی گویی های رفیق مینه در

انتقاد از گذشته حزب کمونیست ایران و طفره رفتن از طرح انتقادات مشخص همانگونه که در ادامه هم خواهیم دید، متأسفانه فقط می تواند نشانگر عمق پشیمانی رفیق مینه از مضمون سیاستهای کمونیستی حزب کمونیست ایران و کومه له در گذشته و حال باشد.

دو انشعاب، دو تبیین

رفیق مینه در ادامه می نویسد: "حکا نه تنها نتوانست به مایه وحدت نیروهای چپ در ایران تبدیل شود بلکه نتوانست اتحاد و یکپارچگی صفوف خود را نیز حفظ نماید و کومه له را نیز دچار دو انشعاب کرد." (تاکید از من است)

اولاً: این تز رفیق مینه قبل از هر چیز بیانگر تبیین متفاوت او از علل و زمینه های وقوع دو انشعابی است که در حزب کمونیست ایران روی داده است. رفیق مینه این تبیین را از رهبران جریان زحمتکشان که حزب کمونیست ایران و نه برنامه و اهداف سیاسی تغییر یافته خود را عامل انشعاب خود معرفی می کنند به عاریت گرفته است. در تبیین انشعاب جریان کمونیسم کارگری هم از تبیین تاکنونی ما از این انشعاب که زمانی خود نیز با آن موافقت داشت تجدید نظر کرده است. (4)

ثانیاً: آیا رفیق میتواند با اطمینان بگوید بدون تشکیل حزب کمونیست ایران هم اختلافات و تفاوتهای سیاسی که ممکن بود به جدایی منجر بشود پیدا نمیشدند؟ بعنوان مثال آیا میتواند بگوید که موج تبلیغات جهانی ضد کمونیستی بدنبال سقوط بلوک شرق صفوف کومه له را تحت تاثیر قرار نمیداد؟ برخوردهای متفاوتی به عقب نشینی های نظامی در جنبش کردستان، برخوردهای متفاوت به عوارض ناشی از خاتمه جنگ ایران و عراق، اختلاف نظر بر سر نقش مبارزه مسلحانه در تداوم جنبش کردستان، صفوف کومه له را در مقابل سیاستهای کاملاً متفاوتی قرار نمیداد، که ممکن بود صفوف این تشکیلات را از هم جدا کند؟ اصلاحات دوم خردادیهها هیچگونه تردید و تزلزلی را ایجاد نمیکرد؟ کسی از رهبران کومه له بدون حزب کمونیست پیدا نمیشد که از آقای خاتمی بخواهند باب دیالوگ را با کومه له هم باز کند و اگر فی المثل ترتیب ملاقاتی هم با ماموران اطلاعات رژیم در شهری مانند سلیمانیه داده میشد، در این صورت ممکن نبود که همین رفیق مینه حساب خود را از سردمداران چنین حرکتی جدا کند؟ فعالتر شدن سیاست آمریکا در منطقه و سناریوی عراق هیچگونه وسوسه ای را در صفوف کومه له بدون حزب کمونیست ایجاد نمیکرد؟ در این صورت تکلیف من و رفیق مینه و امثال ما با چنین وسوسه هایی چه میتوانست باشد؟ (در رابطه با تحلیل زمینه ها و علل وقوع دو انشعاب توجه خواننده را به "در حاشیه تبیین دو انشعاب" که در آخر همین نوشته آمده است جلب می کنم)

بعلاوه با این متد و استدلال رفیق مینه مصعب انشعابات متعدد در میان احزاب کردستانی چه کسی است؟

کومه له کردستانی یا کومه له سراسری

رفیق مینه در ادامه مطلب می نویسد " وجود نام حکا در عمل بخشی از انرژی، نیرو و توان کومه له را به خود اختصاص داده است". در پاسخ باید گفت این نه نام حکا بلکه وجود یک افق سراسری است که بخشی از انرژی و توان ما را بخود اختصاص داده است. اما این مختص به دوره بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران نیست. کومه له قبل از پیوستن به پروسه تشکیل حزب کمونیست هم یک افق سراسری داشته است. کومه له محلی و کردستانی موجودیت تاریخی نداشته و ندارد.

اگر رفیق مینه به متون و نشریات کومه له در سالهای قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران مراجعه کند متوجه خواهد شد که بخش اعظم مطالب آن را مباحثی در بر می گیرد که ربط مستقیم و بلاواسطه ای به فعالیت کومه له در کردستان ندارد و همه از مشغله های سراسری کومه له ناشی شده اند. این جهت گیری ها ناشی از واقعیت هایی بودند که همین امروز هم ما را بعنوان یک جریان کمونیستی ملزم می سازد افق و چهار چوب وسیعتری برای کار و فعالیت خودمان داشته باشیم. بروید و مباحث و اولویت های کنگره 2 و 3 کومه له قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران را گوش کنید و نگاه کنید خواهید دید که چگونه کومه له قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران از لزوم گسترش فعالیت های سراسری خود، از لزوم اختصاص کادر و مشغله به این عرصه های فعالیت سخن می گوید و از کمبودهای خود در این زمینه شکایت دارد. رفیق مینه با دست شستن از افق سراسری نه تنها از استراتژی سوسیالیستی رویگردان می شود بلکه در ادامه خواهیم دید که حتی نمیتواند سراغ نیرویی را بگیرد که برای سرنگونی جمهوری اسلامی که در این نوشته به شاخص رادیکالیسم رفیق مینه تبدیل شده است، به آن نیاز خواهد داشت.

رفیق مینه تحت عنوان " در مورد این مسئله که کردستانی فکر می کنیم یا ایرانی"

می نویسد: در واقع دو گرایش جدا از هم و هرکدام با هدفی دوست دارند ما را با بینش کردستانی معرفی کنند. اولی در درون حزب کمونیست ایران و تحت تاثیر "حزب کمونیست کارگری ایران". این گرایش که بهتر است آن را گرایش حزب کمونیست در درون کومه له معرفی کرد، در روز روشن در کومه له با چراغ موشی بدنبال ناسیونالیسم می گردد.

تحت همین عنوان در جای دیگر می نویسد: اما یک نکته در این رابطه هست که اساسی است، آنهم اینست: اولویت کار ما در کردستان است. آنطور که در کردستان توانایی و کارایی

داریم نه در جاهای دیگر ایران و نه در خارج از ایران این کارایی را نداریم. کرد گفتنی " سنگ در جای خودش سنگین است".

با این نقل قول هایی که آوردیم نباید تردیدی باقی مانده باشد که رفیق مینه یک "کومه له" محلی را مد نظر دارد و یا همانطور که خود می نویسد: یک کومه له نیرومند کردستانی می خواهد.

در اینجا قبل از هر چیز تاکید مجدد بر این نکته لازم است که "کومه له" مورد نظر رفیق مینه همانطور که قبلا توضیح دادیم بنا به گواهی اسناد تاریخی هیچگونه پیوستگی با هیچ مقطعی از تاریخ کومه له ندارد.

حال که "کومه له" مورد نظر رفیق مینه محدوده فعالیت خود را کردستان تعریف کرده است لازم است رابطه چنین تشکیلاتی را با مبارزه برای کسب قدرت سیاسی توضیح دهد.

سرنگونی جمهوری اسلامی با کدام نیرو؟

رفیق مینه می نویسد: روشن است ما برای فراهم کردن شرایطی فعالیت می کنیم که در آن کارگران و زحمتکشان که اکثریت ساکنین جامعه ایران را تشکیل می دهند قدرت سیاسی و اقتصادی جامعه را بدست بگیرند.

فعلا از التقاطی که در این فرمولبندی وجود دارد بگذریم، سوال این است که امکان مادی تحقق چنین شرایطی چگونه فراهم میشود؟ رفیق مینه چه نیرویی را برای تحقق این هدف و از کجا جمع میکند؟ وی که نگران است: « وجود نام حکا بخشی از انرژی نیرو و توان کومه له را بخود اختصاص داده است و باین دلیل میخواهد آن از قالب این حزب خلاص کند، کدام طریق معجزه آسایی را سراغ دارد که بدون اختصاص دادن بخشی از نیرو و توان خود به آن، به این هدف نایل آید یا اینکه دنبال چه نوع قالبهای دیگری متفاوت با قالب حزب کمونیست ایران برای تحقق هدف خود که تشکیل قدرت سیاسی و اقتصادی جامعه است، می گردد؟ رفیق مینه جوابی به این سوالات نمی دهد.

واقعیت این است رفیق مینه نمیتواند رابطه "کومه له" مورد نظر خود را با مبارزه برای کسب قدرت سیاسی توضیح دهد. از آنجا که کردستان ایران محدوده سیاسی و جغرافیائی مستقلی را تشکیل نمی دهد و دولت مستقل ندارد، "کومه له" مورد نظر رفیق مینه عملا مبارزه برای سرنگونی رژیم را کنار می گذارد. زیرا تشکیلات مورد نظر او بنا به موقعیت عینی نمیتواند استراتژی سیاسی خود را سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی قرار دهد. چون قدرت سیاسی نه در کردستان بلکه در تهران دست بدست می شود بنا براین برای سازماندهی انقلاب و سرنگونی

دولت مرکزی باید نیروی محرکه انقلاب را در سطح سراسری به میدان آورد و سازمان داد. تشکیلاتی که امر کار آگاهگرانه و سازماندهی نیروی محرکه انقلاب در سطح سراسری را از دستور کار خود خارج کرده است و صف مبارزه برای سرنگونی را از ظرفیت های خود محروم نموده، عملاً و داوطلبانه صف مبارزه برای سرنگونی رژیم را ترک کرده است.

رویگردانی از استراتژی سوسیالیستی و انقلاب کارگری

رفیق مینه در مبحث تحت عنوان "در میدان فعالیت سراسری"، می نویسد: اینطور که رهبری جریان حزب کمونیست در درون کومه له گاه گاه از آن صحبت می کند در ایران رقیب اصلی در درون جنبش کارگری، جنبش زنان و جنبش دانشجویان لیبرال ها هستند. مطابق این نگرش رفیق صلاح مازوجی در نشریه جهان امروز شماره 177 می گوید: کمونیست ها خواهان نوع معینی از انقلاب هستند، خواهان انقلاب کارگری هستند، خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی به نیروی طبقه کارگر آگاه و متشکل هستند. سرانجام پیامدهای انقلابی 57 باید این درس و تجربه را برای نیروهای چپ و رادیکال و همه، در بر داشته باشد که با پافشاری بر سرنگونی خواهی حتی نمی توان مرز و خط فاصل خود را با جریانات ارتجاعی بورژوازی به روشنی ترسیم نمود.

رفیق مینه در ادامه می نویسد: این نوع فورمولبندی ها را درست نمی دانم و بر این باورم که بویژه فعالین ما در داخل را دچار موضع و حرکات ناسنجیده می کند.

این نقل قول ها دقیق هستند، اما بیان اینکه کمونیست ها خواهان انقلاب کارگری و خواهان سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی با نیروی طبقه کارگر آگاه و متشکل هستند، تنها موضع گیری من نیست بلکه این از اهداف و مبانی استراتژی سیاسی هر جریان سوسیالیستی است. ما در اسناد متعدد کنگره های حزب و کومه له بر این اهداف استراتژیک که مبانی فعالیت سیاسی ما را تشکیل می دهد تاکید کرده ایم. در بخش مقدمات قطعنامه استراتژی کومه له در کردستان که مصوب کنگره 6 کومه له است و در تمام کنگره های بعدی بر مضامین و اصولیت آن تاکید شده است آمده است: "فعالیت ما در کردستان جزئی از فعالیت عمومی حزب کمونیست ایران برای سازماندهی و به ثمر رساندن انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگری در مقیاس سراسری است. از این لحاظ خط مشی عمومی و الگوها و موازین فعالیت سراسری حزب در سازماندهی انقلاب کمونیستی و در به میدان کشیدن طبقه کارگر به مثابه نیروی محرکه اصلی و رهبر هر تحول انقلابی در عرصه سیاسی، بر فعالیت تشکیلات حزبی ما در کردستان نیز ناظر است." (تاکید از من است) (5)

و باز در گزارش سیاسی کمیته مرکزی کومه له به کنگره 12 کومه له که همین تابستان گذشته برگزار شد می خوانیم: نیروهای چپ رادیکال ایران صرفاً خواستار خلاص شدن از جنگ حاکمیت رژیم اسلامی هستند در صورتی که کمونیست ها خواهان انقلابی علی العموم نیستند بلکه خواهان انقلابی کارگری هستند. سرانجام و پیامدهای انقلاب 57

باید این درس و تجربه را برای نیروهای چپ و رادیکال و همه، در بر داشته باشد که با تاکید بر سرنگونی خواهی حتی نمی توان مرز و خط فاصل خود را با جریانات ارتجاعی بورژوازی به روشنی ترسیم نمود. (6)

همانطور که ملاحظه می کنید همین مضامین و تاکید بر انقلاب کارگری در گزارش سیاسی ارائه داده شده به کنگره 12 آمده است. رفیق مینه در این کنگره شرکت داشت و به این گزارش سیاسی رای موافق داد بدون اینکه در این مورد که مسئله ای مهم و استراتژیک است ملاحظه ای مطرح کند. راستی رفیق مینه عزیز ما این چرخش سیاسی و تجدید نظر در استراتژی حکومت کارگری در مدت کمتر از 8 ماه را چگونه توضیح می دهد؟

خط مشی سیاسی و عملی ما ظرفیت های انقلابی و دمکراتیک جنبش های اجتماعی دیگر و از جمله جنبش انقلابی کردستان، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و جنبش گاه بگاه زحمتکشان حاشیه شهرها و غیره را هم در جایگاه واقعی خود قرار داده است. تمام فلسفه حرکت ما و جریان سوسیالیستی برای حضور و شرکت فعال در این جنبش ها و مقابله با گرایش لیبرالی و دیگر گرایشات بورژوازی با این هدف است که نگذاریم این جنبش ها در رسیدن به خواسته های دمکراتیک خود عقیم بمانند. نگذاریم این جنبش هابه نیروی ذخیره آلترناتیو لیبرالیسم بورژوازی ایران تبدیل شوند. تمامی تلاش بر این است که گرایش سوسیالیستی رهبری این جنبش ها را بدست گیرد و در همگامی و اتحاد با جنبش کارگری پیشروی آنها را در رسیدن به خواسته هایشان تضمین کند.

سازمان کمونیستی در همانحال که کار آگاهگرانه و سازماندهی توده ای، طبقاتی و حزبی کارگران را در سرلوحه کار و فعالیت روتین خود قرار می دهد، نباید از حضور فعال در جنبش های دمکراتیک و تلاش برای تامین رهبری سوسیالیستی بر این جنبش ها غافل باشد. طبقه کارگر بدون وسعت بخشیدن به پایگاه انقلاب و کشاندن افشار زحمتکش و گروه های اجتماعی که خواسته های دمکراتیک دارند نمی تواند به آسانی قدرت سیاسی را به کف آورد و آن را حفظ کند. بنا براین نه تنها باید برای جلب جنبش ها و گروه های اجتماعی غیر کارگری که خواسته های دمکراتیک دارند به روند انقلاب کار و تلاش کرد، بلکه امری بدیهی است که تصرف قدرت سیاسی از جانب طبقه کارگر مانع ورود نمایندگان انقلابی این جنبش ها و نیروهای اجتماعی به درون حکومت کارگری نخواهد شد. اما زمانی که رفیق مینه تاکید کرد ما بر استراتژی انقلاب کارگری را نادرست می دانم، این بدان معنی است که در تحول و یا انقلاب مورد نظر رفیق مینه طبقه کارگر در جایگاه رهبری انقلاب

قرار ندارد و باین ترتیب عملاً نقشی جز تبدیل شدن به نیروی ذخیره اقبال خورده بورژوا که منافع و خواستهای دمکراتیکی را تعقیب می کنند پیدا نمیکند.

بیان این گفته که احتمال بدست گرفتن رهبری انقلاب از جانب طبقه کارگر حتمی نیست، و اینکه اگر انقلابی بدون آمادگی طبقه کارگر در ایران صورت بگیرد و جرقه انقلاب را جنبش های غیر کارگری بزنند باید در آن شرکت کرد و مهر خود را بر آن کوبید، کاملاً درست است. اما تمام مسئله بر سر متد و روش جریان کمونیستی و پیشرو به امر انقلاب است. نباید با نقطه عزیمت از وجود این احتمالات تلاش و مبارزه برای سازماندهی انقلاب کارگری را از دستور خارج کرد و با آن به مخالفت برخاست.

بنابراین اگر صحبت صرفاً از سرنگونی جمهوری اسلامی نیست باید روشن کنیم که نیروی محرکه طبقاتی، انقلابی که پیش رو داریم کدام است؟ دینامیسم انقلاب چیست؟ و اگر نیروی محرکه انقلاب آینده، طبقه کارگر است و بحث از انقلاب کارگری است مهمترین وظیفه استراتژیک، کمونیست ها به میدان آوردن طبقه کارگر، سازماندهی و متشکل کردن آن و آماده کردن آن برای تصرف قدرت سیاسی است.

تاکید بر رهبری طبقه کارگر در انقلاب آتی نه تنها از زاویه تحول سوسیالیستی جامعه بلکه از زاویه پاسخگویی به خواستهای دمکراتیک دیگر جنبش های عمومی هم ضروری است. بدون حضور متشکل طبقه کارگر در صحنه سیاسی ایران و ایجاد توازن قوایی که دستیابی به این مطالبات دمکراتیک را تضمین کند، همواره این امکان وجود دارد که این جنبش ها از محتوای انقلابی تهی شوند و به زانده نیروها و آلترناتیو بورژوایی تبدیل شوند.

رفیق مینه در ادامه همین مبحث می گوید: *بهرحال برای همه مردم ایران و کردستان روشن است که روزانه از طرف دستگاه های امنیتی و نظامی اسلامی به شیوه ای سیستماتیک استثمار و سرکوب می شوند. نباید ذهن مردم را با دادن فرمول از این نوع معشوش بکنیم و فکر کنند فعلاً و قبل از هر چیز دیگر باید با لیبرال ها درافتند. اولین کار در حال حاضر همراه با هوشیار کردن و تلاش برای متشکل کردن کارگران و توده های مردم ناراضی و به تنگ آمده از دست این رژیم و پیشبرد مبارزه ای متحدانه، هماهنگ و همه جانبه بر ضد نظام ارتجاعی و جنایتکار جمهوری اسلامی ایران برای سرنگونی این رژیم است.*

در اینجا و در پاسخ به این نگرانی های رفیق مینه باید خاطر نشان کرد که نه تنها از زاویه منافع سوسیالیستی جنبش طبقه کارگر، بلکه از زاویه نیاز به پیشبرد یک مبارزه متحدانه، هماهنگ و همه جانبه بر ضد نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی و

دمکراتیسم رفیق مینه هم، سیاست در افتادن با لیبرالیسم بورژوایی و افشای ماهیت واقعی استراتژی این جریان و سیاست و پروژه هایی که برای کنترل و زیر پا خالی کردن جنبش های اجتماعی در دستور کار و فعالیت خود داده است ضروری است. اتفاقاً برای پیشبرد یک مبارزه قاطع علیه جمهوری اسلامی باید ممانعت جویی های لیبرالیسم ایران را افشا کرد. اگر گرایش چپ و سوسیالیستی در درون جنبش های اجتماعی بالیبرالیسم بورژوایی در نمی افتاد اکنون مدتها بود که همه این جنبش ها به زانده لیبرالیسم برای استراتژی اصلاح رژیم اسلامی تبدیل می شدند و از دایره مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی خارج می شدند.

بنابراین نباید بگذاریم توده های مردم و فعالین جنبش های اجتماعی فریب شعارهای لیبرال ها را بخورند. خواست آزادی اندیشه و بیان، برابری زنان و مردان و مطالبات رفاهی دیگر در پلتفرم جریانات لیبرال از اکثریت و حزب توده گرفته تا جمهوری خواهان در شرایطی که آنان به آن مناسبات اقتصادی که می تواند زمینه ساز تحقق این آزادی ها در جامعه باشد اشاره ای نمی کنند به روشنی بی پایه بودن پلتفرم لیبرالیسم ایران را نشان می دهد.

اگر لیبرالیسم کلاسیک پیش از دو قرن پیش با تحقق بخشی از این شعارها تحولی در جامعه بشری ایجاد کردند. طرح این نوع شعارها از جانب لیبرال های ایران ارزش مصرفش تنها به تعویق انداختن تحول انقلابی در جامعه ایران و نجات سرمایه داری بحران زده ایران از خطر انقلاب است. استراتژی اقتصادی لیبرالیسم ایران چیزی جز پیروی از الگوی اقتصادی نئو لیبرالیسم نیست. این استراتژی اقتصادی در کشورهای در حال توسعه و موسوم به جهان سوم عواقبی جز فقر و فلاکت توده های مردم و به روز سیاه نشان دادن کارگران بدنبال نداشته است.

اگر به عملکرد لیبرال ها در درون جنبش های اجتماعی نگاه کنیم می بینیم، اگر در درون جنبش کارگری فعالین گرایش چپ و سوسیالیستی غافل می ماندند، لیبرالیسم ایران با اتکا به گرایش رفرمیستی در درون این جنبش می خواست در همکاری با وزارت کار رژیم و سازمان جهانی کار آن بخش از انجمنهای صنفی و یا سندیکا ها که اساسنامه شان مورد تایید خانه کارگر رژیم است را به کارگران به عنوان تشکل کارگری قالب کند، و یا تشکل هایی را که ارگان سازش کارگران با کارفرما و دولت باشد را بوجود آورند و از این طریق مبارزات کارگری را در چهارچوب قوانین ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی محصور کنند.

در مورد جنبش کردستان هم حرکت لیبرالی در صدد بود که با دست اندازی به عرصه جنبش انقلابی کردستان این جنبش را کنترل کند، آن را از محتوای

دمکراتیک و رادیکال خود خالی نماید و در خدمت نقشه های عمومی اش برای آینده ایران بکار گیرد. این جریان می خواست با تلاش تدریجی و گام به گام برای انجام پاره ای اصلاحات و گرفتن امتیازاتی در زمینه های فرهنگ ملی مبارزات مردم کردستان را فرو بنشانند. مگر همین گرایش لیبرالی در خارج و داخل کشور نبودند و نیستند که در نفی خشونت و راههای خشونت بار و در مطلوبیت روشهای مسالمت جویانه داد سخن می دادند، به مبارزه مسلحانه نیروی پیشمرگ حمله می کردند و مردم کردستان را به خاطر پشتیبانی از فعالیت مسلحانه نیروی پیشمرگ سرزنش می کردند و می خواستند مردم کردستان را از یکی از ابزارهای مبارزه و مقاومت خود برای همیشه و بطور استراتژیک محروم کنند. اگر کومه له در کردستان قاطعانه و خستگی ناپذیر به افشای استراتژی سیاسی و پروژه های لیبرالی نمی پرداخت، هیچ معلوم بود که مماشات جریانات ناسیونالیست با لیبرالها چه عواقب و پیامدهایی برای جنبش کردستان در بر می داشت؟

در جنبش زنان باید تناقض استراتژی لیبرال ها را با پلتفرم مطالباتی شان بر ملا کرد. مطالبات جنبش زنان در زمینه رفاهی و در زمینه برابر سازی با مردان با استراتژی لیبرال ها تحقق نمی یابد. بنابراین نباید بگذاریم که لیبرال ها جنبش زنان را دنبال نخود سیاه بفرستند. لیبرال ها بنا به ماهیت سیاستها و استراتژی که دارند نمی توانند جنبش زنان را از سطح به عمق ببرند و زنان کارکن و زحمتکش را به حرکت در آورند. لیبرال ها می خواهند جنبش زنان را دنبال شیرین عبادی ها روان کنند.

جنبش آزادیخواهانه مردم ایران به دلیل اینکه جنبش دانشجویی طی یک دوره نسبتاً طولانی که تحت نفوذ و سلطه سازمان تحکیم وحدت و جریانات لیبرال بود از ظرفیت ها و توان انرژی آن در مبارزه با جمهوری اسلامی محروم ماند. لیبرال ها رهبری هر جنبشی را بر عهده داشته باشند، آن را فلج و از محتوای انقلابی تهی می کنند. جنبش دانشجویی تازه دارد محدوده مبارزات صرفاً صنفی را پشت سر می گذارد و خود را از زیر نفوذ سازمان تحکیم وحدت و دیگر جریانات اصلاح طلب و لیبرال بیرون می کشد و می رود تا با زنده کردن سنت سوسیالیستی و دیرینه جنبش دانشجویی و تلاش در جهت پیوند با جنبش کارگری جایگاه واقعی خود را در جنبش آزادیخواهانه مردم ایران باز یابد.

تنها با روشن کردن شفاف تفاوت استراتژی سوسیالیستی با استراتژی لیبرالی در عرصه های مختلف است که میتوان در جریان مبارزات توده ای به اتحاد عملها و همکاریهای معینی با گرایشهای لیبرالی درون جنبش ها دست زد. اما سیاستی را

که رفیق مینه در برخورد به جریان لیبرالی تجویز می کند نه تنها به زیان جنبش سوسیالیستی بلکه به زیان جنبش های دمکراتیک در مبارزه برای تحقق خواستها و مطالباتشان و در مبارزه با جمهوری اسلامی است.

در مورد جنبش کارگری

رفیق مینه در مبحث تحت عنوان در مورد جنبش کارگری می نویسد: مطابق ارزیابی این رفقا این جنبش در حال تعرضی است و درکنگره هم بحثشان همین بود. همینطور استدلال می آورند. ما این ارزیابی را واقعینانه نمی دانستیم. از نظر ما این نوع ارزیابی از یک طرف موجب اتخاذ تاکتیک و تصمیم نادرست و از طرف دیگر بویژه ممکن است فعالین سمیات جریان کومه له را دچار آثار شایسته و خطای جدی کند. این درست است که اعتراضات کارگری در ایران به نسبت سالهای قبل سازمانیافته تر کار کرده و در حال رشد و پیشروی است. اما علیرغم اینها ما بر این باوریم که جنبش کارگری ایران و در کردستان هم چه بلحاظ مطالباتش و هم بلحاظ موقعیتی که در آن قرار گرفته هنوز یک جنبش دفاعی است. طبعاً این دو ارزیابی مختلف، دو تاکتیک و شعار مختلف را در دستور فعالین کارگری قرار می دهد.

این نوع انتقاد کردن قبل از هر چیز عدم جدیت مطلق رفیق مینه در برخورد به مسائل جنبش کارگری را نشان می دهد. اگر خواننده این سطور به قطعنامه کنگره 8 حکا در رابطه با جنبش کارگری، قطعنامه کنگره 9 کومه له، و مباحثات کنگره 10 و 12 کومه له در همین رابطه مراجعه کند متوجه خواهد شد که بحث ها و سیاستهای حکا و کومه له در مورد جنبش کارگری چه در سطح سراسری و چه در کردستان بسیار فراتر از آن است که با تعرضی یا دفاعی خواندن جنبش مطالباتی کارگران گریبان خودش را از پاسخگویی به معضلاتی که هم اکنون سر راه جنبش کارگری و فعالین این جنبش قرار دارد خلاص کند. زمانی که هنوز کارگران برای دریافت دستمزدهای معوقه و جلوگیری از اخراج همکارانشان دست به مبارزه می زنند، کدام عقل سلیم مضمون مطالبات کارگری را تعرضی می داند؟ اگر در متن یک ارزیابی عمومی گفته ایم که مبارزات کارگری اشکال تعرضی تری بخود گرفته است، این کجای ادعای رفیق مینه را ثابت می کند. برای مثال در بیانیه پلنوم 5 کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران چنین آمده است:

«در مورد جنبش کارگری دولت احمدی نژاد نتوانسته است با تشدید فشارهای خود جلو روند پیشروی این جنبش در سالهای اخیر را سد کند. طبقه کارگر ایران در شرایط دشوار و فلاکتبار اقتصادی و در دل خفقان سیاسی به مبارزات خود ادامه داده است. اگر چه مضمون مطالبات کارگران در این مبارزات همچنان دفاعی هستند اما کارگران اشکال تعرضی تری از مبارزه را در پیش گرفته اند. درک ضرورت مبارزه متحدانه و آگاهی بر نیاز به بر بایی تشکل های طبقاتی و توده ای کارگران در انبغادی اجتماعی به یک نیروی مادی برای پیشروی طبقه کارگر تبدیل شده و جنبش کارگری را در موقعیت تعرضی قرار داده است. به صحنه آمدن کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل آزاد کارگری، کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل

کارگری، اتحاد کمیته های کارگری و سندیکای کارگران شرکت واحد با اهدافی که پیش پای خود نهاده اند دستاورد و محصول این دوره از پیشروی های جنبش کارگری هستند. فعالین و پیشروان این جنبش با اتکا به دستاوردهایشان و درس گرفتن از تجارب تاکنونی میروند تا این دوره گذار و مسیر پر از سنگلاخ بسوی ایجاد تشکل های طبقاتی و توده ای کارگران را طی کنند.»

روشن است که تغییر شکل اعتراضات کارگری از تومار نویسی، مراجعه کردن به کارفرما و اداره کار و اعتراضات فردی برای رسیدگی به شکایات و مطالباتشان به اشکال دیگر مبارزه مانند تجمعات اعتراضی در مقابل مراکز دولتی و اعتصاب و تظاهرات خیابانی اشکال تعرضی تری از مبارزات کارگری را به نمایش می گذارد.

اما بفرض اینکه نگرانی رفیق مینه واقعی و جدی است، و نگران آن است که فعالین کومه له در داخل در نتیجه سیاستها و ارزیابی های کومه له دچار آنارشیزم و خطای جدی شوند، در اینصورت این سوال پیش می آید که چرا در حالیکه در عرض چند سال اخیر ده ها مقاله و مصاحبه در رابطه با جنبش کارگری در ایران و کردستان از جانب رفقای مختلف نوشته شده و انجام گرفته است اما رفیق مینه و همفکرانش در مقابل این نگرانی سکوت پیشه کرده اند. رفقا در همه این کنگره ها شرکت داشتند، کدام شعار و تاکتیک متفاوت و آلترناتیو متفاوت را مطرح کردند. رفیق مینه در همین نوشته هم حتی کلامی در مورد شعار و تاکتیک مورد نظرشان در رابطه با جنبش کارگری مطرح نمی کند. واقعا این نوع انتقاد گرفتن را چه اندازه می توان جدی گرفت؟

رفیق مینه تا زمانی که ارزیابی، شعار و تاکتیک های خودشان را در رابطه با جنبش کارگری روشن نکرده، هنوز هیچ چیز نگفته است.

پاسخ به یک انتقاد کهنه

رفیق مینه در بحثی تحت عنوان در رابطه با پاسخ به رفع ستم ملی بر مردم کردستان مطرح می کند و می نویسد: *رهایی نهایی زیر بار زور و ستمگری ملی تنها از راه استقلال ملی و تشکیل دولت مستقل تامین می شود. (خط تاکید از من است)*

این تر رفیق مینه به لحاظ اصولی و از نقطه نظر مارکسیستی درست نیست. همانطور که بارها در کنگره های کومه له بر آن تاکید شده است ما همواره مدافع پیگیر حق تعیین سرنوشت مردم کردستان بوده ایم و برای تامین شرایطی دمکراتیک که در آن آزادی بیان و مطبوعات، آزادی فعالیت احزاب سیاسی، آزادی ایجاد تشکل های توده ای و آزادی بدون قید و شرط سیاسی و ... مبارزه کرده ایم تا

مردم کردستان بتوانند بدور از هرگونه فشار حاکمیت نیروهای سرکوبگر و مترجعین محلی آزادانه از حق خود برای جدائی و تشکیل دولت مستقل و یا ماندن در چهارچوب ایران، بطور واقعی استفاده کنند.

اما این یک موضع شناخته شده کمونیستی است که قبول حق جدائی به معنای توصیه جدائی از طرف ما در هر شرایطی نیست. اینکه در آن مقطع که مردم کردستان در موقعیت اتخاذ تصمیم آزادانه خود قرار می گیرند ما چه جهتی را تشویق و تبلیغ خواهیم کرد به شرایط سیاسی و اجتماعی آن هنگام بطور کنکرت و ارزیابی از مصالح عمومی طبقه کارگر و مردم زحمتکش بستگی دارد.

همانطور که لنین بر آن تاکید می کند: *بورژوازی ملت های ستمکش پرولتاریا را بنام « پراتیک بودن» خواستهای خود، به پشتیبانی بی چون و چرا از کوششهای خود دعوت می کند. از همه پراتیکتر این است که صراحتا گفته شود «آری» طرفدار جدا شدن فلان ملت معین هستیم نه اینکه گفته شود طرفدار حق جدا شدن همه و هرگونه ملتی هستیم! پرولتاریا با اینگونه پراتیسیسم مخالف است: او، در عین حال که برابری حقوق و حق مساوی را در مورد تشکیل دولت ملی قبول دارد، در همانحال اتحاد پرولتارهای کلیه ملل را بالاتر و ذقیمتتر از همه می داند و هرگونه خواست ملی و هرگونه جدائی ملی را از نقطه نظر مبارزه طبقاتی کارگران ارزیابی می کند. شعار پراتیسیسم، در عمل چیزی نیست جز شعار تقلید کورکورانه از کوششهای بورژوازی. (تمام تاکیدات از لنین است) (7)*

بنا بر این مسئله از موضع لنینی و مارکسیستی کاملاً روشن است. سوال این است که چرا مثلاً در شرایطی که دولت انقلابی و کارگری در ایران بر سر کار است و این دولت حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را اعلام کرده و زمینه های مادی استفاده از این حق و همچنین زمینه های احقاق حقوق برابر را نیز در تمام زمینه ها فراهم آورده است، رفیق مینه ما باز هم جدائی و تشکیل دولت مستقل کردستان را تنها راه رفع ستمگری ملی می داند. مگر نه این است که در آن شرایط فرضی این بورژوازی کرد خواهد بود که نمی خواهد به زیر حاکمیت دولت کارگری برود و شعار جدائی را سر می دهد. مگر نه این است که در چنین شرایطی کشیدن حصار مرزهای دولت مستقل به دور کردستان یعنی اداره جامعه کردستان را به توازن قوای سیاسی و طبقاتی در این جامعه واگذار کنیم. و این یعنی اینکه طبقه کارگر کردستان را از پشتیبانی هم طبقه ای های خودش که در حاکمیت هستند محروم کنیم و کارگر کردستان مجبور باشد برای تعیین تکلیف با بورژوازی خودی فقط به نیروی خودش متکی باشد. به قول لنین آیا این تر رفیق مینه جز

دنباله روی و تقلید کورکورانه از کوششهای بورژوازی ملت ستمکش چیز دیگری است؟

رفیق مینه در بخش دیگری از همین مبحث می گوید: در مدت چند دهه گذشته از جانب نیروهای سیاسی کردستان ایران شعار خود مختاری، فدرالیسم، حق شهروندی و حاکمیت شورایی در کردستان برای چگونگی رفع تبعیض و ستمگری ملی بر مردم کردستان و تنظیم مناسبات با دولت مرکزی ارائه شده است.

در مورد حق شهروندی بعداً توضیح خواهم داد. اما در اینجا هم این سؤال پیش می آید که آیا رفیق مینه خودمختاری و فدرالیسم را طرحی برای رفع تبعیض و ستمگری ملی از مردم کردستان می داند؟ موضع و سیاست رسمی کومه له در این رابطه روشن است. این سیاست چه در قطعنامه کنگره 10 کومه له در همین رابطه، و چه در مقالات مختلف نشریه پیشرو توضیح داده شده است. رفیق مینه در اینجا تلویحاً فدرالیسم را نیز طرحی برای رفع تبعیض و ستمگری از مردم کردستان معرفی می کند. البته این موضع گیری رفیق مینه با موضعی که بالاتر به آن پرداختیم نیز در تناقض است. (8)

و باز رفیق مینه می نویسد: رهبری حکا تا مدتی پیش حق شهروندی را مطالبه می کرد. ما فکر می کنیم حق شهروندی نه تنها این ستم را حل نمی کند حتی آن را کم هم نمی کند. حق شهروندی حق افراد است و حتی پاسخ حق گروهی را هم نمی دهد چه برسد به یک ملت.

این یک انتقاد کهنه است. عبدالله مهدی در مقطع انشعاب از کومه له با تحریف مواضع کومه له در رابطه با مسئله ملی همین انتقاد را مطرح کرد و همان موقع جوابش را دادیم. (9) رفیق مینه هم کاملاً غیر منصفانه همین انتقاد را تکرار می کند. برخلاف ادعای رفیق مینه حق برابر شهروندی با ملت بالا دست در تمام زمینه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای کومه له یک مقوله حقوقی مستقل از شرایط عینی تحقق آن نیست و ضمانت اجرائی آن به حکومت بر آمده از انقلاب کارگران سپرده شده است، در چنین شرایطی که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست دارد مردم کردستان نه فقط از لحاظ رسمی و حقوقی بلکه بطور واقعی و عملاً به شهروندان برابر در ایران تبدیل می شوند. رفیق مینه می تواند به قطعنامه کنگره نهم کومه له در رابطه با مسئله ملی مراجعه کند و توضیحات بیشتر را ملاحظه کند.

لنین کجا رفت؟

رفیق مینه در سر فصلی به نام "در مورد مسئله تئوری" می نویسد: تا جایی که به مسئله تئوری بر می گردد، کومه له چه قبل از تشکیل حکا و چه بعد از آن و چه اکنون هم، میانی

فکری مارکس و انگلس را به چراغ راهنمای خود در مبارزه سیاسی برای ایجاد جامعه ای آزاد و برابر که در آن انسانها بدون از هر نوع ستم و استثمار زندگی و کارشان پیش می رود و به دور از جنگ و سرکوب و فشار از زندگی مرفه و خوشبختی بهره مند می شوند قرار داده است.

در این گفته رفیق مینه فقط نصف حقیقت بازگو شده است. این حقیقت دارد که کومه له مبانی فکری مارکس و انگلس را به چراغ راهنمای خود تبدیل کرده است، اما این تمام حقیقت نیست. کومه له به همان اندازه آموزش های لنین و چگونگی کاربست مارکسیسم در دل جامعه پر تحول روسیه در دو دهه اوایل قرن بیستم و در دل یک انقلاب عظیم اجتماعی را نیز راهنمای پراتیک انقلابی خود قرار داده است. از آنجا که تئوری و اندیشه ها و اهداف رهبران و شرکت کنندگان در مبارزه عنصر مهمی از انقلاب را تشکیل می دهند و این نکته بویژه در مورد انقلاب اکتبر نیز صادق است، چرا که هیچگاه در گذشته تئوری و تصورات ذهنی انقلابیون در باره انقلاب به اندازه انقلاب اکتبر 1917 با جوهر واقعی رویدادها نزدیک نبوده است، بنابراین تئوری و آموزش های لنین برای کمونیست های ایران اهمیت زیادی داشته است. آثار لنین گنجینه ای از کاربست مارکسیسم در تدوین استراتژی سوسیالیستی، روشن کردن میانی تاکتیکی و روش های سازماندهی و به ثمر رساندن یک انقلاب کارگری است. کومه له و سپس حزب کمونیست ایران همواره تجارب و آموزش های لنین را بکار گرفته است. ممکن است رفیق مینه توضیح دهد که چرا لنین را از زمره متفکرین و اندیشمندان طبقه کارگر حذف کرده است؟ نکند همزمان به نفی حزب کمونیست، قرار است آموزشهای لنین هم به فراموشی سپرده شود؟

باز هم در مورد مسئله ملی

رفیق مینه در بخشی دیگر می نویسد: ایران کشوری چند ملیتی است. ملیت های دیگر مانند ترک، عرب، بلوچ و ترکمان مانند مردم کردستان از ستم ملی رنج می برند. رهبری حکا به این مسئله مهم بی تفاوت است و تحت عنوان ما نباید مسئله ملی را دامن بزنیم از موضع گیری و پاسخ دادن روشن و معین به این مسئله خود را کنار می کشند. برای نمونه سال ... در مقابل اعتراضات توده ای مردم عرب خوزستان علیه سیاست شونیستی جمهوری اسلامی که سالهاست اقدام به انتقال عرب ها از سر خانه و زندگی شان و ساکن کردن فارس ها بجای آنها کرده، که مطابق آمار خبرگزاری ها در این اعتراضات هشت نفر کشته شدند و نزدیک به 100 زخمی و 800 نفر هم دستگیر شدند. رهبری حکا در برابر این رویداد سکوت کرد و حتی یک اطلاعیه کوچک هم در محکوم کردن این جنایت و سرکوبگری رژیم صادر نکرد.

این نوع انتقاد کردن و نتیجه گیری دلبخواهی با هیچ منطقی جور در نمی آید. اینکه رهبری حکا در مورد اعتراضات مردم خوزستان اطلاعیه نداده است، انتقاد کاملاً

درستی است. اما رهبری حزب در مورد کشتار کارگران معدن مس خاتون آباد و دهها اعتصاب و مبارزه پرشور کارگری هم اطلاعیه نداده است. رفیق مینه با اطلاعیه ندادن در مورد مبارزات کارگری چرا مشکلی ندارد؟! اینها همه از کمبودها و نارسائی های فعالیت حزب هستند. اما اینکه چون در مورد اعتراضات خوزستان و کشتار رژیم اطلاعیه نداده ایم نتیجه بگیریم که حزب به مسئله ملی کم بها می دهد نمی تواند درست باشد همانطور که اطلاعیه دادن در مورد خیزش های آذربایجان هم به معنای پریها دادن به این مسئله نیست.

دیدگاه ما در این مورد روشن است، در برنامه حزب کمونیست ایران آمده است: ستم ملی یکی از اشکال تبعیض و بی حقوقی حاکم در ایران است که باید قاطقانه به آن پایان داده شود. از اینرو:

ما خواهان برابری حقوق ملتها، ملغی کردن کلیه تبعیضات قانونی و عملی بر اساس ملیت، پایان دادن به دخالتهای بوروکراتیک دولت مرکزی در شئون زندگی مردم، فراهم کردن امکان شکل گیری ارگانهای حاکمیت محلی و لغو زبان رسمی اجباری هستیم، و با ایجاد و تحریک کینه و خصومت ملی مبارزه می کنیم.

ما اعتقاد داریم که مصالح مبارزه پرولناریا برای نیل به سوسیالیسم، وحدت عمل و یگانگی سیاسی طبقه کارگر ایران در همه عرصه های مبارزاتی می کوشد. از اینرو است که ما حق کلیه ملل ساکن ایران را در تعیین سرنوشت خویش، یعنی آزادی آنها تا حد جدایی کامل به رسمیت می شناسیم. در عین حال خواهان اتحاد آزادانه و داوطلبانه کلیه ملل بوده و معتقدیم که چنین اتحادی بسود توده های زحمتکش است. (نقل از برنامه حزب کمونیست ایران)

بنا بر این تردیدی نیست باید از مبارزات حق طلبانه ملیتهای تحت ستم در هر جای ایران پشتیبانی کرد. هر دولت انقلابی که بدنبال سرنگونی رژیم بر سر کار آید باید پروژه ها و برنامه های فشرده ای را در زمینه های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بمنظور برابری ملت های ایران و پایان دادن به تبعیضات و بی حقوقی هایی که اساسا به دلیل حاکمیت رژیم های دیکتاتوری به این ملیت ها تحمیل شده است را در دستور کار خود قرار دهد.

نکته دیگری که در شرایط کنونی باید در نظر گرفته شود این است که سیاست های شونیستی و ارتجاعی جمهوری اسلامی در برخورد به این ملیت ها از یک طرف و دخالت های امپریالیستی امریکا و قدرت های ارتجاعی منطقه می توانند زمینه ساز بر افروخته شدن آتش جنگ های قومی شوند، که باید بسیار هوشیارانه و مسئولانه با آن برخورد کرد و تجربه کومه له در کردستان از این لحاظ بسیار گرانبها است.

حکایت استالینیسیم

رفیق مینه تحت عنوان در مورد مسئله اقلیت و اکثریت، می نویسد: نفس اینکه این رفقا با مناسبت و بی مناسبت بحث اقلیت بودن ما را و بسیاری از موارد با لحن تحقیر آمیز آن را تکرار

می کنند، این احساس را در من بوجود می آورد که ممکن است نگران این باشند که شکافی در دیوار قدرت تشکیلاتی آنها بوجود آید. به همین دلیل است که بنظر می آید در مواردی تلاشی پنهان در جریان بوده است، برای اینکه تعدادی از رفقای ما حتی برای نمایندگی کنگره هم رای نیاورند.

رفیق مینه بعد از آنکه رهبری تشکیلات حزب و کومه له را به حفظ قدرت تشکیلاتی از راه شکردهای نهانی متهم می کند، می نویسد: این نوع حفظ قدرت تشکیلاتی در ادامه و رشد خودش دیکتاتور درست می کند و زیاد هم به این مربوط نیست که کدام ایدئولوژی را برای سرپوش گذاشتن دیکتاتوری اش انتخاب می کند. استالین نمونه ای آشکار است در این رابطه. او زیر نام کمونیسم و سوسیالیسم همه مخالفین دوران حزبی را اعدام و نابود کرد و بدنبال آن به سرکوب توده های مردم پرداخت و میلیونها انسان ناراضی و معترض سیاستهای خودش را از بین برد.

در اینجا بی پایه و بی اساس بودن ادعاهای رفیق مینه هیچ نیازی به اثبات ندارد. همین چند ماه پیش بود که کنگره 12 هم کومه له برگزار شد. هیچ شکایت یا انتقادی نه از پروسه انتخابات نمایندگان و نه از پروسه انتخابات کمیته مرکزی از جانب رفیق مینه و یا همفکرانش به دست هیچ مرجع تشکیلاتی نرسیده است.

اما این بحث فراتر از این است. رفیق مینه نه تنها بسیار غیر مسئولانه این اتهامات بی اساس و ناروا را مطرح می کند، بلکه در همان حال ناتوانی و عجز خودش در تحلیل زمینه های عروج استالینیسیم را نیز به نمایش می گذارد. آنچه بعد از انقلاب اکتبر روسیه و تصرف قدرت سیاسی از جانب طبقه کارگر زمینه های عروج استالینیسیم را فراهم آورد، نه روشهای تشکیلاتی و سکتاریستی استالین و رهبری حزب در آن دوره بلکه ناتوانی حزب بلشویک و حکومت کارگری در سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی بود. آنها نتوانستند آرمانهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه انقلاب را با برچیدن و لغو مناسبات اقتصادی سرمایه داری متحقق کنند و تصرف قدرت سیاسی به تحول مناسبات اقتصادی و برقراری مالکیت اشتراکی بر وسائل تولید منجر نشد. همین عامل زیربنایی بود که سرانجام زمینه های انحطاط سیاسی و ایدئولوژیک انقلاب و عروج پدیده استالینیسیم را که چیزی جز ناسیونالیسم روسی نبود فراهم آورد. ناسیونالیسمی که زبان جدید و ابزار جدیدی را برای قدرت گیری مجدد خود یافته بود. زمانی که حزب بلشویک و دولت نوپای کارگری در شوروی از پیشبرد انقلاب اقتصادی خود عاجز ماند، این بورژوازی روسیه بود که در نهادهای جدید آن ظرفیتی را یافته بود که با بکار گرفتن آنها می توانست بن بست خود را بشکند. آرزوی دیرینه اش را یعنی بنیانگذاری روسیه صنعتی و مقتدر در برابر قدرتهای سرمایه داری امپریالیستی آن دوره را تحت الگوی یک سرمایه داری دولتی، تحقق بخشد.

در راستای پاسخگویی به نیازهای این سیستم اقتصادی بود که بندریج دیکتاتوری مخوف استالینی برقرار شد. دخالت مستقیم شوراها کارگری در حاکمیت به حاشیه رفت و مناسبات حزب دچار انحطاط شد تا مکانیسم های تصمیم گیری با نیاز توسعه اقتصادی جامعه بر مبنای مدل سرمایه داری دولتی تامین شود.

با یک ارزیابی سوسیالیستی در مورد علل شکست انقلاب اکتبر و زمینه های عروج پدیده استالیننیزم روشن می شود که اتفاقا این رفیق مینه نیست که باید نگران این باشد که در اثر "روشهای تشکیلاتی و سکتاریستی" رهبری کومه له و حزب کمونیست ایران زمینه برای استالیننیزم و دیکتاتوری در درون تشکیلات و سپس در جامعه فراهم آید، بلکه این ما هستیم که باید نگران باشیم که رفیق مینه با این متدلوژی و استراتژی سیاسی کاملا جدیدی که در پیش گرفته سر از کجا در می آورد. رفیق مینه با نادرست خواندن استراتژی انقلاب کارگری و نادرست خواندن در افتادن با آلترناتیو لیبرالی در درون جنبش های اجتماعی که پیش شرط هر تحول سوسیالیستی در جامعه است، علیرغم هر نیت خیرخواهانه ای که داشته باشد عملا به استراتژی جریانات لیبرالی که خواهان انقلاب مخملی و سرکار آوردن یک دیکتاتوری سرمایه داری نه از نوع اسلامی بلکه از نوع نئو لیبرالی آن هستند خدمت می کند. کدام یک از این نگرانی ها واقعی است؟

کدام سوسیالیسم؟ کدام مرزبندی؟ کدام رقیب؟

رفیق مینه تحت عنوان اینکه در باره این مسئله که ما کردستانی فکر می کنیم یا ایرانی می نویسد: آنها (منظورش سازمان زحمتکشان است) کومه له چپ و سوسیالیست را در میدان سیاسی و در تغییر و تحولات آینده کردستان و منطقه رقیب واقعی و جدی خودشان می دانند. و چند سطر بعد ادامه می دهد: آشکار است آنچه آنها از آن نگران هستند و فکر می کنند عرصه سیاسی را از آنان در تغییر و تحولات آینده کردستان تنگ می کند کومه له چپ و سوسیالیست است نه حکا.

همانطور که تا کنون متوجه شده اید رفیق مینه در چندین جا از نوشته اش به تبعیت و تقلید از رهبران سازمان زحمتکشان رهبری کومه له را رهبری حکا یا جریان حکا می نامد و جمع خودشان را کومه له معرفی می کند. و جالب تر اینکه رفیق مینه به این دل خوش کرده است که رهبری سازمان زحمتکشان، رفیق مینه و همفکرانش را رقیب خودشان می دانند. این ادعای رفیق مینه با هیچ منطقی خوانائی ندارد. رفیق مینه در این نوشته حتی مرز باریکی را نیز با سازمان زحمتکشان باقی نگذاشته است.

رفیق مینه در حمله به تجربه حزب کمونیست ایران با سازمان زحمتکشان همگرایی می کند، به پیروی از آنها رهبری کومه له را رهبری حکا می نامد، با استراتژی انقلاب کارگری مخالفت می کند و با این مخالفت سوسیالیسم را به بهشت عدن می فرستد، مانند آنها سیاست مامشات با لیبرال ها در جنبش های اجتماعی را موعظه می کند، مانند آنها معتقد است که کومه له به مسئله ملی "کم بها" می دهد، با فدارلیسم هم بعنوان راه حل مسئله ملی که مخالفتی نداشت، لنین هم که به فراموشی سپرده شده است، در مورد حقوق شهروندی هم که حرف عبدالله مهتدی را باز دوباره تکرار می کند، تازه همه اینها را بعد از 6 سال آنها بطور مغشوش و نامنجم بیان می کند. آیا رفیق مینه می تواند توضیح دهد که چرا رهبری سازمان زحمتکشان و بر اساس کدام منطق باید "کومه له" مورد نظر رفیق مینه و همفکرانش را رقیب خود بدانند؟ چرا باید آنها را جدی بگیرند؟ مگر می شود بر اساس مرزبندی صرفا اخلاقی دو جریان با هم رقابت کنند و مردم هم رقابتشان را جدی بگیرند؟

اسفند 1385

مارس 2007

زیرنویس ها

(1)- دیمان یک هفته نامه اینترنتی کردی است.

(2)- مطلب رفیق مینه حساسی به زبان کردی نوشته شده است، اما از آنجا که برای ما اهمیت دارد که جنبش سوسیالیستی و چپ ایران و بویژه فعالین کارگری و سیاسی در داخل در جریان مباحثات درون کومه له و حزب کمونیست ایران قرار داشته باشند. پاسخ این نوشته همانطور که ملاحظه می کنید به زبان فارسی تهیه شده است، البته تلاش می کنیم متن کردی همین نوشته و همچنین ترجمه فارسی نوشته رفیق مینه را نیز در دسترس همگان قرار دهیم.

(3)- منبع تمام نقل قول های این نوشته از مطلب رفیق مینه تحت عنوان "پاسخ به چند سوال" مندرج در هفته نامه اینترنتی دیمان می باشد.

(4)- در اینجا اشاره به ضمیمه اول گزارش سیاسی کمیته رهبری به کنگره 7 کومه له است که در تابستان 1371 برگزار شد. این نوشته به ارزیابی رویدادهای درونی تشکیلات در دو سال قبل از انشعاب جریان کمونیسم کارگری می پردازد، که خلاصه و چکیده ای از آن را در متن (درحاشیه تبیین دو انشعاب) در پایان همین نوشته می آید. در آن دوره رفیق مینه هم که عضو کمیته رهبری بود و با آن ارزیابی موافق بود.

ارزیابی از پلنوم 16 هم و مباحث این دوره در دومین شماره بولتن مباحثات کنگره 7 هم کومه له آمده است. این بولتن که در بهمن ماه سال 1370 انتشار یافت به مصاحبه با اعضای کمیته رهبری کومه له اختصاص داده شده بود. در ضمن تلاش می کنیم اسناد و نوارمباحثات پلنوم 16 حزب کمونیست ایران را بزودی آماده انتشار کنیم تا در دسترس همگان قرار گیرد.

(5)- قطعنامه در باره: استراتژی ما در جنبش کردستان مصوب کنگره ششم کومه له در اردیبهشت سال 1367

(6)- نقل از گزارش سیاسی کمیته مرکزی کومه له به کنگره 12 کومه له که در تابستان سال 1385 برگزار شد.

(7)- مجموعه آثار لنین- در باره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش- صفحه 356

(8)- قطعه نامه کنگره دهم کومه له در باره استراتژی، سیاست و تاکتیک های ما در قبال مسئله ملی در کردستان ایران فصلی را به موضع کومه له در قبال شعار فدرالیزم اختصاص داده است. این کنگره در تابستان 1381 برگزار شد.

(9)- "برنامه و استراتژی برای کدام جنبش- نقدی بر مواضع عبدالله مهندی" که در تابستان 1380 منتشر شد.

در حاشیه تبیین دو انشعاب

رفیق مینه می نویسد: "حکا نه تنها نتوانست به مایه وحدت نیروهای چپ در ایران تبدیل شود بلکه نتوانست اتحاد و یکپارچگی صفوف خود را نیز حفظ نماید و کومه له را نیز دچار دو انشعاب کرد" (ر. تاکید از من است)

این تز رفیق مینه قبل از هر چیز بیانگر تبیین متفاوت او از علل و زمینه های وقوع دو انشعابی است که در حزب کمونیست ایران روی داده است. رفیق مینه اگر در تبیین انشعاب جریان زحمتکشان تز و تبیین رهبران این جریان که وجود حزب کمونیست ایران را عامل انشعاب خود معرفی می کنند به عاریت گرفته است، در تبیین انشعاب جریان کمونیسم کارگری هم از تبیین تاکنونی ما از این انشعاب که زمانی خود نیز با آن موافقت داشت تجدید نظر کرده است (4). این تز در همان حال بیانگر ناتوانی رفیق مینه از تحلیل و تبیین علل و زمینه های این دو انشعاب است.

مروری هر چند اجمالی بر مواضع و نظرات جریان ما در تجزیه و تحلیل این دو انشعاب عمق اختلافات ما در این زمینه را نیز برجسته تر نشان می دهد.

همانطور که قبلاً اشاره شد حزب کمونیست ایران جریانی متشکل از بخشی از سازمان های چپ رادیکال ایران بود که اساساً با انقلاب 57 در ایران و در کردستان پا به میدان جدال های اجتماعی گذاشته بودند. این جریان از لحاظ نظری متمایز از خط های اردوگاهی و در تقابل با خلق گرایی و مانوئیسم و به عنوان یک جریان رادیکال مارکسیستی انسجام نظری خود را تأمین کرده بود و از لحاظ عملی جریانی بود که می کوشید بستر اصلی پیدایش خود یعنی چپ روشنفکری و خورده بورژوازی را ترک کند و به جنبش کارگری و تحرک طبقاتی جدیدی که در انقلاب 57 به روی صحنه آمده بود نزدیک شود.

با افول دوره انقلابی و تثبیت سلطه جمهوری اسلامی، چه در کردستان و چه در مقیاس سراسری اعتراض اقبال و طبقات غیر کارگری پایان می گیرد و حزب کمونیست نیز از پایگاه مادی و منبع نیرو و انرژی خویش به درجه زیادی محروم می گردد. با کم رنگ شدن تب و تابهای سیاسی و دور شدن از اثرات انقلاب 57 و تضعیف پایه مادی حزب کمونیست ایران معضل منروی بودن حزب از اعتراض طبقاتی کارگران، بیگانگی فعالیت عملی حزب با مبارزه عینی طبقه کارگر عیان تر از همیشه آشکار می شود و موجودیت حزب را به مثابه حزبی رادیکال که بر طبق مواضع رسمی اش می بایستی حزب اعتراض اجتماعی طبقه کارگر باشد، تحت فشار قرار می دهد. تحت این فشار واقعی است که مباحثات مربوط به سازمانیابی کارگری، کار کمونیستی در میان کارگران و همزمان با دور شدن از انقلاب 57 مباحث مربوط به علل جدایی کمونیست ها از جنبش طبقه کارگر، ضروری می گردد.

این مباحثات قبل از هر چیز با عدم جدیت رهبری حزب در پیگیری آنها روبرو می شود. کنگره دوم حزب که نقطه مهمی در تکامل این مباحثات بود به تکانی جدی در این زمینه در رهبری حزب منجر نمی گردد.

روند این مباحثات و عدم جدیت رهبری در پیگیری آنها همزمان بود با موقعیت و شرایط دشواری که برای فعالیت کومه له در کردستان پیش آمده بود.

عرصه فعالیت نظامی که بخش عمده پراتیک سیاسی کومه له در آن دوره را تشکیل می داد با عقب نشینی و رکود روبرو شده بود. عقب نشینی های مدام تا استقرار در پشت مرزها و در درون اردوگاه های مستقر در کردستان عراق، بمباران چند باره اردوگاه های کومه له بوسیله دولت عراق و سلب امنیت از زندگی، تلفات سنگین آن سالها، جانباختن دسته جمعی رفقای گردان شوان و بمباران شیمیائی اردوگاه بوتی و از دست دادن شمار زیادی از بهترین رفقا، طولانی شدن دوره اردوگاه نشینی و زندگی منزوی از جامعه و محرومیت از مناسبات طبیعی، روشن نبودن دورنمای خاتمه این وضعیت در کوتاه مدت، ابهام در آینده مبارزه مسلحانه در فردای صلح ایران و عراق، سوزاندن و ویران کردن دهات و شهرهای کردستان عراق که همگی جلو چشمان رفقای ما جریان داشت و سکوت تبلیغی ما در قبال این جنایات، همه اینها دست به دست هم داده، نا آرامی، اضطراب و فضای سنگینی را بر تشکیلات حاکم کرده بود.

اینها در حالی بود که کمیته مرکزی کومه له به دلایل متعددی از جمله اتخاذ روش های نادرست در رهبری تشکیلات، تکیه بر روابط محفلی به جای قرار و مدارها و ضوابط تصویب شده حزبی در فعالیت روزمره، وارد دیالوگ نشدن با مخالفین سیاسی خود و واگذار کردن آنها به فرهنگ و روش های خود بخودی تشکیلات نفوذ کلام و اتوریته معنوی اش در درون تشکیلات پایین آمده بود.

در چنین شرایطی بود که اکثریت کمیته مرکزی حزب بجای چاره جویی برای پر کردن شکاف کمونیسم با طبقه کارگر در مقیاس جهانی، و بجای اینکه مانع توده ای شدن و اجتماعی شدن حزب را در بیرون از مرزهای تشکیلاتی جستجو کند و روشن سازد که در دل اختناق جمهوری اسلامی حزب چگونه می تواند پیشتازی خود را حفظ کند، و بجای اینکه مسئولانه و دلسوزانه در همکاری با رهبری کومه له به چاره جویی های عملی برای تخفیف واقعی مشکلات و دشواری های تشکیلات کومه له در کردستان بپردازد، بحث تبیین گرایشات در درون حزب را به ابزار حل و فصل کوتاه بینانه تمایلات شخصی و سیاسی تبدیل کرد.

گرایش ناسیونالیستی که از جانب رهبری حزب بعنوان مانع اصلی کارگری نشدن حزب معرفی می شد بدون شک در تشکیلات کومه له همواره وجود داشته است. البته کسی در میان ما رسماً از ناسیونالیسم دفاع نمی کرد اما سنت های آن که یازتاب یک جنبش اجتماعی در خارج از ما بود از کانال پراتیک مبارزاتی که ما را به جامعه وصل می نمود بر حرکت و کار آگاهانه ما تحمیل می شد. ما این گرایش را در زمینه ها و عرصه های مختلف فعالیت خود، در کار نظامی، در برخورد به مردم، در تبلیغات رادیویی، در مشغله ها و اولویت های فعالین تشکیلات مشاهده می کردیم. اما گرایش ناسیونالیستی در مقطع انشعاب بسیار ضعیف تر و منکوب شده تر از دوره تأسیس حزب کمونیست ایران بود.

پلنوم 16 هم حزب کمونیست ایران مقطع معینی بود از روند مبارزات درونی این دوره از حیات سیاسی حزب. در این پلنوم اکثریت کمیته مرکزی حزب در ادامه روشها و فرهنگ نازلی که در جریان جدل های این دوره از خود بجای گذاشته بودند، با ایجاد فضای غیر رفیقانه و سنگین جمعی از رفقای دیگر را در موقعیتی قرار دادند تا از موقعیت خود استعفا دهند. بدون

شک این پلنوم و عوارض آن در درون تشکیلات تجربه بسیار منفی در تاریخ مباحثات دورنی حزب کمونیست ایران است.

اما حزب کمونیست ایران را نباید تنها بر مبنای این رویداد درون تشکیلاتی مورد ارزیابی قرار داد. تشکیل حزب کمونیست ایران در شرایط شکست انقلاب و سرکوب وحشیانه دشمن، کل کمونیسم ایران را در موقعیت مساعدتری قرار داد. حزب کمونیست ایران افق‌های جدید بر روی کومه له گشود، به دیدگاه‌های نظری و سیاسی کومه له شفافیت بیشتری بخشید. شور و شوق انقلابی در درون این تشکیلات را بالاتر برد و اجازه نداد تا عقب نشینی‌های نظامی جنبش کردستان افق سیاسی مبارزین آن را تیره و تار کند. شالوده‌های مناسبات تشکیلاتی را بر مبنای مناسبات نوین حزبی استوار ساخت و کومه له را در از سرگرداندن یک دوره سخت و خطیر تاریخی یاری رساند. حزب کمونیست ایران تا همین امروز هم در پیگیری و قاطعیت در مبارزه با دشمنان رنگارنگ طبقه کارگر تاریخ پرافتخاری را در جنبش سوسیالیستی ایران به نام خود ثبت کرده است.

با این وصف اکثریت رهبری حزب، بحث تبیین گرایش‌ها و بزرگنمایی کردن در مورد دامنه نفوذ و اعتبار گرایش ناسیونالیستی در درون تشکیلات را به توجیه شانه خالی کردن زیر بار مسئولیت‌های سنگینی که بر دوش کومه له در آن شرایط دشوار قرار گرفته بود تبدیل کردند. واقعیت این بود که آنها از کل ارزیابی خود از نقش عینی کومه له و ارزشمند بودن شرکت و فعالیت آن در جنبش کردستان و برای جنبش سوسیالیستی ایران تجدید نظر کرده بودند. آنها با انشعاب خود نه تنها به جنبش چپ و سوسیالیستی ایران ضربه زدند بلکه در شرایطی که آلترالیوی برای کار کومه له در کردستان نداشتند عملاً توازن قوای سیاسی در کردستان را به زیان جریان کمونیستی و به نفع جریان ناسیونالیستی تغییر دادند. آنها انشعاب کردند و حزب "یک بنی" خود را تشکیل دادند و با استراتژی سیاسی، فرهنگ و سبک کاری که در پیش گرفته اند، تاریخ واقعی نامشان را در جایی جز چپ غیر کارگری و غیر اجتماعی ثبت نخواهد کرد.

آنچه در اینجا آمد نظری بود اجمالی برای شناخت زمینه‌های سیاسی و اجتماعی انشعاب اول و اثبات بی اساس بودن ادعای رفیق مینه مینی بر اینکه "حزب کمونیست کومه له را دچار انشعاب کرد". این تز رفیق مینه فقط بیانگر ناتوانی وی در درک زمینه‌های سیاسی و عینی این انشعاب می باشد. کومه له بدون وارد شدن به پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران هم با همین معضلات و دشواری‌ها روبرو می شد و ممکن بود انشعاب در اشکال دیگری اتفاق بیافتد. ادعای اینکه کومه له در آن صورت انشعاب نمی کرد تنها می تواند غیاب برخورد دیالکتیکی را در دستگاه تحلیلی رفیق مینه به نمایش بگذارد.

رفیق مینه با این متدی که در پیش گرفته است انشعابات پی در پی در سازمان‌ها و احزاب دیگر در جنبش چپ ایران را چگونه توضیح می دهد؟ انشعاب در حزب دمکرات را چگونه تبیین می کند؟ چرا رهبری داهیانة لندن نتوانست جلو انشعاب در سوسیال دمکراسی روسیه را بگیرد؟

همانطور که پیش تر گفتیم رفیق مینه در تبیین انشعاب جریان زحمتکشان، تز و تبیین رهبران این جریان که وجود حزب کمونیست ایران را عامل انشعاب خود معرفی می کنند به عاریت گرفته است. این ادعا اگر در مقطع انشعاب آنها هم نه برای رفیق مینه که از نزدیک در جریان ماهیت اختلافات قرار داشت بلکه برای دوستانی که از دور مسائل ما را تعقیب می کردند مجاز بود، اما اکنون که بیش از 6 سال از انشعاب سپری می شود بهیچوجه قابل توجیه نیست.

واقعیت این است که انشعاب جریان زحمتکشان را نیز نمی توان خارج و مستقل از روندهای سیاسی در دنیای بیرون از خود مورد بررسی قرار داد.

اکنون که بیش از 6 سال از انشعاب جریان زحمتکشان می گذرد نباید تردید داشت که انشعاب این جریان بخشا پیامد و بازتاب پس لرزه‌های متعاقب روند جهانی اضمحلال و سقوط و ورشکستگی سوسیالیسم بورژوایی حاکم در شوروی و پایین کشیده شدن پرچم‌های آراسته به چکش و داس احزاب حاکم در کشورهای بلوک شرق بود.

جریان انشعابی از کومه له و تاسیس سازمان زحمتکشان از تلفات و تبعات پس لرزه‌های این روند جهانی بودند. آنها در مقابل امواج سهمگین تبلیغات سرمایه داری جهانی مرعوب شدند و از سوسیالیسم روی برگرداندند.

از طرف دیگر روند اصلاحات بورژوایی در ایران و سر کار آمدن محمد خاتمی با شعار دیالوگ و گفتگوی میان تمدنها و ورود دوم خردادی‌ها به دایره قدرت که خود بازتاب رواج برنامه‌های توسعه اقتصادی بر مبنای مدل نئولیبرالی و تلاش بورژوازی ایران برای انطباق رویات سیاسی و حقوقی جامعه با این تحولات اقتصادی بود، پروسه جدایی جریان انشعابی از کومه له را تسریع کرد. همه بیاد دارند که در دوره ریاست جمهوری خاتمی زمانی که دوم خردادی‌ها در مجلس و دولت برو بیایی داشتند، تحرک و جنب و جوش در میان برخی از محافل و عناصر ناسیونالیست کرد در هجرت برای مرتبط شدن و همراه شدن با روند اصلاحات و صحبت کردن از پروسه آشنی بالا گرفت. اینها در این توهم بودند که زیر پرچم دوم خردادی‌ها مردم کردستان به بخشی از حقوق خود می رسند. مقارن این رویدادها بود که سران انشعاب وسوسه شدند و با شیفتگی برای تصرف رهبری کومه له از راه‌های نامشروع سیاسی و تشکیلاتی تلاش کردند. این آن شرایط نوین سیاسی بود که سران انشعاب فکر می کردند کومه له از درک آن عاجز است.

اضافه بر اینها روند به قدرت رسیدن دوفاکتو احزاب و نیروهای ناسیونالیست در کردستان عراق و تشکیل پارلمان و کابینه، کار سران انشعاب را از شیفتگی و وسوسه‌های زودگذر به فعالیت نقشه مند برای تصرف کومه له کشاند و آنگاه که در پیشبرد نقشه‌هایشان ناکام ماندند راه انشعاب را در پیش گرفتند...

جدائی جریان انشعابی و تاسیس سازمان زحمتکشان محصول این روندها بود. ما تردید نداشتیم که این جریان به سرعت تمام بنیادهای فکری و سنت‌های انقلابی و کمونیستی کومه له را از برنامه و کار و فعالیت‌های خود می زداید. برای اینها مخالفت با حزب کمونیست ایران اسم رمز ضدیت با کمونیسم و هر گونه ایده رادیکال و انقلابی است.

اگر رفیق مینه که وجود حزب کمونیست ایران را عامل این انشعاب معرفی می کند پس چرخش سیاسی و فکری این جریان، همگرایی آن با استراتژی امپریالیستی امریکا در منطقه و قرار گرفتن در قطب نیروهای بورژوا ناسیونالیست را چگونه توضیح می دهد؟ آیا مستقل از حزب کمونیست ایران همزیستی با همچون‌جریانی در یک تشکیلات واحد مقدور است؟ البته اگر رفیق مینه به نتایج منطقی این تحلیل دلخواهی خود از روند انشعاب وفادار بماند نباید در همزیستی با این جریان مشکلی داشته باشد. راستی رفیق مینه با این تبیین و تحلیلش از روند انشعاب، حاد شدن بحران و اختلافات درون سازمان زحمتکشان را که مدتهاست خود را از "دام" حزب کمونیست ایران رها کرده اند چگونه توضیح می دهد؟